

## پنجشنبه

## پیش‌خوار

شناخت‌نامه‌ای جامع

برای شهید طیب حاج‌رضایی

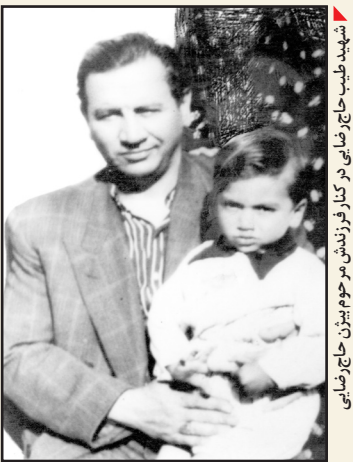
برای او که نماد عیاری بود

■ **محمد رضا کائینی**



برای بسیاری دیگر نیز چنین باشد. خیر داشتم که مسعود دهنمکی، مدت‌هاست که اسناد و خاطرات مربوط به طیب را می‌جوید، اما تصور نمی‌بردم که حاصل کار، اینچنین گسترده و پر و بیجان درآید! مرکز اسناد انقلاب اسلامی ناشر این مجموعه دو جلدی و دایره‌المعارف‌گون در دیباچه آن چنین آورده است:

«انقلاب اسلامی ایران از حیث مشارکت اقشار، گروه‌ها و توده مردم در به ثمر رسیدن آن از سایر انقلاب‌های بزرگ عالم متفاوت و برجسته است. مفهوم انقلاب در ادبیات غرب مدرن به شورش و عصبان یک حزب و طبقه علیه نظام حاکم اطلاق می‌شود ولی انقلاب اسلامی ایران با خیزش مردم ایران به رهبری روحانیت و با ایدئولوژی اسلامی به ثمر رسید که طیف‌های مختلف ملت در آن مشارکت داشتند. از آن میان بازار تهران یکی از پایگاه‌های اصلی انقلاب اسلامی بود که با سرمایه‌دگی به روحانیت‌اصیل و مبارز در پیشبرد نهضت اسلامی امام خمینی و به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی جهد و تلاش فراوانی کرد. زندگی و سرنوشت طیب‌خان حاج‌رضایی از موضوعات جالب و جذاب تاریخ نهضت اسلامی امام خمینی است که به‌رغم روایت‌های گوناگون و پر اکند از آن همچنان زوایایی از آن در پس پرده ابهام مانده است. در طول سال‌های پس از انقلاب مصاحبه‌ها



شهید طیب حاج رضایی در کنار فرزندان خود در منزل پدری حاج رضایی

و روایت‌های مختلفی از اقدامات و عملکرد طیب به ویژه همراهی وی با نهضت امام خمینی جمع‌آوری و چاپ شده است ولی هیچ‌کدام از این آثار توجه و رغبت خوانندگان، محققان و علاقه‌مندان ایین مباحث را جلب نکرده‌اند، هر چند برای معرفی شخصیت طیب حاج رضایی مفید و مؤثر بودند. مجموعه پیش‌رو با نگاهی متفاوت و در دایره‌ای وسیع‌تر به زندگی، زمانه و اقدامات طیب حاج رضایی پرداخته و پوشیده است با آوردن نقل قول‌های مختلف در باره وی، اقدامات او را در برهه‌های مختلف زندگی‌اش تبیین و تشریح نماید. بدون تردید چرخش طیب از دربار و سیاه‌کارهای درباریان و اقبال و توجه وی به روحانیت و به‌ویژه نهضت امام خمینی نشئت گرفته از روح مذهبی و تربیت دینی وی بود. ولی برعکس برخی از یکه‌زن‌های دوران پهلوی شیفته اهل‌بیت(ع) و به‌ویژه ابا عبدالله‌الحسین(ع) بود و با دستگیری آن حضرت نجات یافت و عاقبت به‌خیر شد. شهادت او به هم‌مصناف و تمام داش‌مشتی‌ها وجهه و اعتبار بخشید.»

مسعود دهنمکی مؤلف این مجموعه نیز بر این اثر مقدمه‌ای بلند داد. وی در بخشی از این نوشتار، درباره حدود نقش آفرینی طیب حاج‌رضایی در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می‌گوید: «به نظر می‌رسد حتی اگر در بیان نقش طیب توسط ساواک یا حتی در روایت توان انکار کرد. آنچه از همه اینها مهم‌تر باشد، عظمت و اهمیت کار او را در شب تاوعای ۱۳۴۲ در نصب عکس‌های امام روی علامت‌های دسته‌ه‌ه‌وزاداری معروف خود به‌رغم هشدارهای دربار نمی‌توان انکار کرد. آنچه از همه اینها مهم‌تر به نظر می‌رسد اقدام طیب در عدم همراهی با ساواک در بر هم‌زن نقشه حکومت در پیوند زدن قیام ۱۵ خرداد و رهبری آن به دریافت پول از عوامل خارجی و استفاده از اراذل و اوباش برای برگزاری تظاهرات، عامل اصلی اعدام طیب به‌رغم نقش کم‌رنگ او در وقایع روز ۱۵ خرداد بوده‌است...»

■ **احمد رضا صدری**

۵۸ سال از دستگیری زنده‌یاد طیب حاج رضایی در پی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گذشت، اما زمانه از آوازه جوانمردی و عیاری او چیزی نکاست. آنچه در بی‌بی‌آید، خوانشی از این واپسین فصل از حیات اوست که به مدد پساژه روایات و تحلیل‌ها صورت‌پذ یافته است. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب و عمووم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

□□□□

■ **راز جاودانگی «عیّار» میدان شوش ودروازه غارا!**

تاریخ معاصر ایران در عرصه سیاست، مردان اندیشه خصلت، یکی از خلقیات زیبای او بود. خصلتی که در پای آن جان داد و جاودانه شد! به‌راستی ارزش جاودانگی و رمز‌مانایی چیست؟ گاهی یک حرف، گاهی یک عمل، گاهی یک نه و گاهی یک آری، سرنوشت انسان را می‌سازد. طیب در واپسین دقیق، از ماندن دل کند و گفت: نه و در شمار انقلابیون درآمد. شهیدحاج مهدی عراقی از انقلابیون بزرگ، در کتاب‌ناگفته‌ها از او به نیکی یاد می‌کند. در آخرین عکس‌های این آزادمرد در بیدادگاه شاهنشاهی و در کنار سوخه آتش، اطمینان عجیبی در چهره‌اش موج می‌زند و این نمادی از بازگشت اوست. طیب به‌راستی طیب شده بود، مردی که تا چند سال پیش چنین نبود. او همان کسی است که در سال‌های نزدیک و برای عبور موکب هم‌پوئی، تمام چهارراه مولوی تا شوش را فرش پوش کرد و طاق نصرت بست! چنین نکاتی دلیل بر نفی او نیست. مگر از شقاوت تا شهادت چقدر راه است؟ در پاسخ باید گفت: چقدر! آیا در گذر زمان، هیچ‌وقت از خود پرسیده‌اید: چرا در طول تاریخ، از نام‌هایی چون پوربای ولی، تختی یا خرن بین زبید ریاحی، به نیکی یاد می‌شود؟ اگر تختی را یا چند کشتی‌گیر دیگر از نظر مقام و کسب‌مدال مقایسه کنیم، می‌بینیم تختی در حد پایین‌تری قرار می‌گیرد، اما آنچه از او جهان پهلوان تختی ساخته، مرام



شهید طیب حاج رضایی

به بهانه سالروز دستگیری شهید طیب حاج رضایی

# من تظاهرات مذهبی را به هم نمی‌ریزم!

او متش پهلوانانه و سجایای اخلاقی اوست یا پوربای ولی یا شخصیت عظیمی چون خرّ، خرّ بن بزید رضایی، در آغاز در مقابل امام حسین (ع) ایستاد، اما بازگشت و در چه‌جایی ایمان و آزادی به رویش گشوده شدند!

طیب حاج‌رضایی را شاید نتوان با پوربای ولی و جهان پهلوان تختی یا خرّ مقایسه کرد، اما می‌توان گفت: طیب نام نیکی از خود به جای گذاشت و این نام‌نیکو، دلیلی بر خصلت‌های لوتی‌منشانه اوست:

نام نیکو گر بماند زر آدمی

به که از او ماند سرای زرنگار

او هر چه بود، پای حرفی که می‌زد، می‌ایستاد و این خصلت، یکی از خلقیات زیبای او بود. خصلتی که در پای آن جان داد و جاودانه شد! به‌راستی ارزش جاودانگی و رمز‌مانایی چیست؟ گاهی یک حرف، گاهی یک عمل، گاهی یک نه و گاهی یک آری، سرنوشت انسان را می‌سازد. طیب در واپسین دقیق، از ماندن دل کند و گفت: نه و در شمار انقلابیون درآمد. شهیدحاج مهدی عراقی از انقلابیون بزرگ، در کتاب‌ناگفته‌ها از او به نیکی یاد می‌کند. در آخرین عکس‌های این آزادمرد در بیدادگاه شاهنشاهی و در کنار سوخه آتش، اطمینان عجیبی در چهره‌اش موج می‌زند و این نمادی از بازگشت اوست. طیب به‌راستی طیب شده بود، مردی که تا چند سال پیش چنین نبود. او همان کسی است که در سال‌های نزدیک و برای عبور موکب هم‌پوئی، تمام چهارراه مولوی تا شوش را فرش پوش کرد و طاق نصرت بست! چنین نکاتی دلیل بر نفی او نیست. مگر از شقاوت تا شهادت چقدر راه است؟ در پاسخ باید گفت: چقدر! آیا در گذر زمان، هیچ‌وقت از خود پرسیده‌اید: چرا در طول تاریخ، از نام‌هایی چون پوربای ولی، تختی یا خرن بین زبید ریاحی، به نیکی یاد می‌شود؟ اگر تختی را یا چند کشتی‌گیر دیگر از نظر مقام و کسب‌مدال مقایسه کنیم، می‌بینیم تختی در حد پایین‌تری قرار می‌گیرد، اما آنچه از او جهان پهلوان تختی ساخته، مرام

اراذل و اوباش را بر عهدہ گیرد، ولی طیب نپذیرفت! نصیری که با توجه به سوابق و روابط با طیب، انتظار چنین پاسخی را نداشت، دستور داد برای او موانع و مشکلاتی ایجاد کنند! طیب‌اعتنایی نکرد و نصیری نیز تصمیم گرفت انتقام‌بی‌اعتنایی او را بگیرد. طیب قبل از عاشورا نیز به پیشنهاد برهم‌زن دسته‌های راهبیمایی و جلسات خاصی که مورد نظر رژیم بود، پاسخ منفی داد و نصیری را کاملاً ناامید کرد. در روز ۱۵ خرداد، رئیس پلیس تهران در تماس تلفنی با طیب، درخواست کرد که میدانی‌ها را از تظاهرات ضد دولتی بساز داد، ولی او پاسخ داد: تظاهرات مذهبی است و برای وی امکان ندارد که بتواند جلوی مردمی را که برای مذهب به پا خاسته‌اند، بگیرد! به دلیل عدم همکاری با پلیس و تعطیل کردن میدان میوه و تره‌بار تهران در روز ۱۵ خرداد، نصیری دستور بازداشت طیب را صادر کرد. پس از چندی، نصیری در زندان متن از پیش تهیه شده‌ای را به او داد و گفت: بخوان و امضا کن! خلاصه‌متن این بود که: من (طیب) مقداری پول از آقای خمینی گرفت‌ام که اگر روزی چنین اتفاقی افتاد و ایشان دستگیر شد، من نفری ۲۵ یا بیل مردم بخش کنم تا به خیابان‌ها بریزند و بگویند یا مرگ یا خمینی! مرحوم طیب حاضر به امضای متن نگردید و گفت: چنین نبوده است! نصیری با اصرار و فحاشی از وی می‌خواهد که امضا کند، ولی او قبول نمی‌کند. پس از رد درخواست آنان، نصیری از حاج اسماعیل رضایی می‌خواهد که قبول کند. او هم قبول نمی‌کند، به‌رغم شکستجه و آزارهای زیاد، هیچ یک حاضر به تأیید متن موردنظر نصیری نشدند.»

■ **مردن که دیگه این همه حرف‌زدن نداره!**

حالات هر کس در واپسین لحظات حیات، آینه‌های از درونیات اوست. به شهادت تصاویر، شهیدان طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی، مرگ را با آرامش و حال خوش استقبال کردند. حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی، دو نمونه از گزارشات جراید در باب چند اثر «نهضت امام خمینی» آورده و آن را از این قرار تحلیل کرده است: «روزنامه‌ها نیز نه تنها جزئیات گفت‌وگوهای محکومان به اعدام و شیوه اعدام آنان را با آب و تاب منعکس کردند، بلکه درباره محل اعدام و در دیوار آن نیز قلمفرسایی کردند! در گزارش یکی از روزنامه‌ها، از مراسم اعدام طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی آمده است: «میدان تیر دارای دیوارهای گچی و آجری بود که آجرها را سرخ‌رنگ کرده بودند. رنگ این دیوارها، رنگ مرگ را به خاطر می‌آورد! چهر نفرا سرسبز، به حالت آماده‌باش ایستاده بودند و درون تفنگ‌هایشان، هر یک شش فشنگ بود. این چهار نفر، مأمور اجرای حکم بودند. چند دقیقه‌ای بیشتر طول نکشید که دو کامیون پر از

ساز، یک آمبولانس ارتشی به چشم می‌خورد که کامیون به مرگ در درون آن قرار داشتند. پس از اینکه کامیون‌ها توقف کردند، در آمبولانس -که از خارج قفل بود- باز شد. درون آمبولانس، علاوه بر طیب و حاج اسماعیل، دو مأمور سویل و چند مأمور مسلح نشسته بودند. طیب و حاج اسماعیل، رو به روی هم قرار داشتند. وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل

طیب و حاج اسماعیل، دو مأمور سویل و چند مأمور مسلح نشسته بودند. طیب و حاج اسماعیل، رو به روی هم قرار داشتند. وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل طیب و حاج رضایی را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل رو به رو شدند به حالی که دستبند به گردن داشتند، وقتی در آمبولانس باز شد و می‌آید، دار فانی را وداع می‌گوییم، دنیا بقایایی ندارد، هر چه بیشتر بمانیم، معصیتش بیشتر است! آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم طلب رضایت کردند. طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. طیب حرفی نمی‌زد، ولی حاج اسماعیل

روزنامه‌ه دیگری در گزارش خود زیر‌عنوان: چند لحظه قبل از فرمان آتش آورده است: «چند لحظه

## ۹ جزآن

قبل از فرمان آتش، وقتی که طیب و حاج اسماعیل را به تیرهای چوبی بسته بودند، این گفت‌وگو بین آنها رد و بدل شد. حاج اسماعیل خطاب به عکاس‌ها: این عکس‌ها را نگه دارید، روز قیامت به درد ما می‌خورد! در این هنگام طیب به قیقه‌ه خندید! حاج اسماعیل خطاب به طیب: چرا می‌خندی؟ مگه دروغ می‌گم؟ طیب باز هم به خنده گفت: خیلی خوب، تیرباران‌مان می‌کنند، مردن که دیگه این همه حرف‌زدن نداره، حاج اسماعیل گفت: الان ما داریم می‌میریم، تو هم همین‌طورا طیب با خنده حالا ساکت شو! بازار کارشونوبکنن...!»

بی‌تردید روزنامه‌های وابسته به دربار و زیر سانسور ساواک، واقعبیت‌ها را بازگو نکرده و آنچه آن دو نفر پیش از اعدام اظهارنظر کرده‌اند، گزارش ندادند، بلکه برخی از گفته‌های آنان را به صورت دست و پا شکسته و مبهم در روزنامه‌ها آورده‌اند، لیکن از این گزارش‌های کوتاه دست و پا شکسته، آنچه می‌توان دریافت، این است که طیب و حاج اسماعیل، مرگ را و مرگ فرخین حاکم را به مسخره و ریشخند گرفته بودند و حتی در واپسین لحظه‌های زندگی، از شوخی و بذله‌گویی دست نکشیدند و با قیقه‌های مستانه از شهادت استقبال کردند و به سوی حق شتافتند!»

■ **نماز «تاریخی» ليله الدفن طلاب برای دو جوانمرد!**

شهادت طیب و حاج اسماعیل در جامعه آن روز، بازتابی گسترده داشت. اولی‌اما، برای همه نامی آشنا بود و دیگر همگان می‌دانستند که او را به جرم بهتان‌زدن به آیت‌الله خمینی کشته‌اند! هم از این روی سبیلی از تحسین و طلب آموزش برای وی، در میان اقشار مختلف جامعه به راه افتاد. در این میان یکی از ماندگار ترین وقایع، نماز تاریخی ليله الدفن طلاب حوزه علمیه قم برای آن عیاران بود. زنده‌یاد حجت الاسلام والمسلمین سیدتقی در چه‌ای، در این باره چنین آورده است: «در شهر ی رویدم که خبر آوردند مرحوم طیب را اعدام کرده‌اند. به اتفاق طلاب، به سخن امامزاده حمزه امدیم و دیدیم حدود ۱۰۰ نفر با قیافه‌های پهلوان مانند و نگران و هم تیب طیب، آنجا هستند. دور سخن حضرت حمزه نشسته و همگی ساکت بودند و هیچ کس حرفی نمی‌زد! اجازه طیب را آورده و در داخل مقبره یکی از علما گذاشته بودند و یاد بنگ به طرف جنازه روشن بود، چون هوا خیلی گرم بود، مرحوم حاج اسماعیل رضایی را -که تیرباران شده بود- دفن کرده بودند، ولی مرحوم طیب چون وصیت کرده بود: او را در راهروی ورودی حضرت عبدالعظیم دفن کنند تا زوار از وی قبرش عبور کنند، دفن نکرده بودند! من و یکی از طلبه‌ها هم مثل طلاب دیگر در آن طرف می‌گشتیم. ساعت، دو بعد از ظهر بود، ساعت چهار، به طرف صحن حضرت حمزه رفتیم و دیدیم که جنازه هنوز دفن نشده است! قرار بود آن شب به قم برویم، سوار ماشین شدید تا به شمس‌العمار و آنجا اتوبوس به قم برویم. در آنجا، به یکی از دوستانم برخوردیم. او از من پرسید: کجا می‌روی؟ گفتم: به قم می‌روم. تا غروب خیلی وقت بود. موقع برگشتن، کوشی آب می‌دهم! وقتی برگشت، گفت: من به ده دوستم گفتم: طیب را کشته‌اند! او گفت: من به زیارت حضرت عبدالعظیم(ع) می‌روم و در آنجا سر او و کوشی آب می‌دهم! وقتی برگشت، گفتم: طیب را دفن کرده‌اند! چیزی در آنجا ندیده بود. وقتی وارد قم شدیم، سری به رفقا زدم و کم‌کم غروب شد. هر جا می‌رفتم، به آنجا می‌آیند و پاتوقشان ایست. پستچی هم، همان موقع می‌آید و هر کس که نامه‌ای دارد، می‌آورد. طلاب هم با هر کس کار دارند یا می‌خواهند رفق خود را ببینند، به آنجا می‌آیند. نیم ساعت قبل از آذان مغرب، زمان استراحت و به اصطلاح طلبه‌ها عکده است و همگی ۱۰ تا ۱۰ تا یا چهار تا چهار تا دور هم جمع می‌شوند و صحبت می‌کنند. وقتی صدای آذان بلند می‌شود، نماز جماعت برگزار می‌شود. همیشه مدرسه فیضیه بر جماعت می‌شد و در صحن مدرسه هم تا کنار حوض عده‌ای از طلاب می‌ایستادند. ما هم مانند بقیه طلاب وضو گرفتیم و به نماز ایستادیم. نماز اول خوانده شد و نماز دوم شروع شد. مگر بعد از نماز اول گفت: آقایان! بعد از نماز دوم نبروید، تذکری دارم! همه بعد از نماز عشا نشستند تا ذکر او را بشنوند. ایشان گفت: مرحوم طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی، به جرم دفاع از مبارزان و اعتراض به دستگیری حاج آقا روح‌الله اعدام شده‌اند و امروز هم آنها را دفن کرده‌اند. امشب ليله الدفن آنهاست. نماز و وحشت بخوانند!صداها نفرا برای خواندن نماز وحشت بلند شدند! آن شب به مدرسه حجتیه امدم. حجردام قبلاً آنجا بود و بعدها هم همیشه با آن مدرسه ارتباط داشتیم. قبل از اینکه به حجره برویم، به کتابخانه رفتم. طلبه‌ها داشتند مطالعه می‌کردند که آقای امدو سکوت را شکست و گفت: آقایان! می‌دانید که طیب و حاج اسماعیل رضایی تیرباران شده‌اند؟! امشب آنها را دفن کرده‌اند. آقایان نماز ليله الدفن را فراموش نکندید... همه کسانی که در کتابخانه مدرسه حجتیه بودند، همان موقع نماز وحشت خواندند و بعد به مطالعه ادامه دادند. بعدها شنیدم که در تمام کتابخانه‌های عمومی قم از جمله مسجد اعظم، کتابخانه فیضیه، کتابخانه حضرت معصومه(س) و کتابخانه‌های دیگری که دایر بودند و طلبه‌هایی که در حجره‌ها بودند، یعنی ۱۵ هزار نفر از سربازان امام‌زمان(عج) و شاگردان امام صادق(ع)، آن شب برای مرحوم طیب و حاج اسماعیل رضایی، نماز وحشت خواندند و این برای من بسیار جالب بود. فکر می‌کردم این سعادت، به این زودی‌ها به کسی رو نمی‌آورد. البته ما بازم هم شهید داده بودیم، ولی به این صورت نبود.»